

«چریک‌های گودی»

شیشه‌های گلاب‌را برداشته، اطاق و بالاخانه‌را (گل-آب پاشی می‌کردند).

که بود، (کسی بجز) خاتون آستی «گرم کلاو» (نه) بود! (کسی بجز)
(که) می‌فرستاد قوچ قربانی می‌آورد.
(و آن قوچ) پیش (پای) کاکه‌م و بنگین قربانی میشد.

کاکه‌م و بنگین به‌محلله رسیدند.
(درحالی که) خلعت (می) بخشیدند، جوانان باستقبالشان رفتند.

از آنجا باصفا گذشتند.
درس‌راه (شان) ریش سفید(ان) و کدخدا(یان) بود(ند).
از آنجا که گذشتند، (سزراهشان) سیدومالا(ها) ایستاده بودند!
که بود، (کسی بجز) میرم چشم‌قشنگ (نه) بود.
بآنها سلام گفت و درمیان آنان پیاده شد.

آنگاه بنگینه خیلی به «نادری»!
اسلحه و اسبابها را از میرم برمیگیرد.
کاکه‌م در آنجا و ایستاد، بنگینه که محرم است پیش می‌رود.

خاتون آستی هنگامیکه این گفتار را فهمید.
از (راه) پنجره‌ها پائین می‌آید.

خاتون تهستی ده لی ، براله گیانه
 بو ته شریفت وادره ننگ هاته ایره کانه ؟
 وهره ژۆنیشه پینکوه بکهین دووقسانه ،

بهنگینه ده لی : خاتونئی بهلهك چاوه !
 ئەمن ناتوانم ژۆنیشم ، آغام له ده ری ژاوه ستاوه .

اینجا خاتون تهستی ، ناردیه کن سهد و مه لای موختاری (؟)
 کاکه مه م بو مه ره خهس بکهن بهدیک جاری .

که قاسید هاتهوه لهو لاه ،
 عهرزی سهد و مه لایان کراوه ،
 کاکه مه م - یان مه ره خهس کرد ، ده یگوت ده ولت زیاد و مالیاوه .

کاکه مه م که مه ره خهس کرا هه مو کهس ده زانی !
 رووی ده حهره می قهره تاژدین - ی کرد ، خاتون تهستی پی ده زانی .
 خاتون تهستی به پیر یوه هات ، دستی ده ستوی کرد ده لی ابراله بوچ وادره ننگ
 هاتیه جزیره ویرانی ؟

دنیا ی ژوونم لی تاریک بو ، له سویی تو لیم بزا ژیی گوزهرانی ،
 براله هه لسته بچینه وه تاغی ، باله خانی

کئی بو له میرمه می موخته بهره !

خاتون‌آستی میگوید: برادر جان!

چرا باینجا دیر تشریف آوردی!

بیا بنشین باهم دوسه کلمه حرف بز نیم.

بنگینه میگوید: ای خاتون چشم‌قشنگ!

من نمیتوانم بنشینم، آقای من در بیرون ایستاده و (منتظر است)

آنگاه خاتون‌آستی پیش سید و ملای مختار (!؟) فرستاد (که):

کاکه‌مم را (یکباره) مرخص کنید.

هنگامیکه قاصد از آن سو برگشت.

سید و مالاها عرض کرد:

کاکه‌مم را مرخص کردند، و (کاکه‌مم) میگفت: خانہ‌شما آباد دولت‌شما

زیاد باد (خدا حافظ).

هنگامیکه کاکه‌مم از آنجا مرخص شد، همه فهمیدند!

کاکه‌مم (سوی) حرم (سرای) قره‌تازدین آمد و خاتون‌آستی متوجه شد.

خاتون‌آستی به پیشباز او آمد و دست بگردنش انداخت و گفت: ای برادر چرا

اینقدر دیر به جزیر ویران آمدی؟

(از حسرت) دیدار تو، دنیای روشنم تاریک شده بود و از محبت تو راه زندگی بر من بریده بود؛

ای برادر برخیز باطاق بالاخانه برویم،

که بود، (کسی بجز) میرمم معنبر (نه) بود!

له پلیکانان ده که و ته سهره ،
 په نجه ریمان بو ده کردنه وه، نه و بهر نه و بهر ،
 ده گه لّ خاتون نهستی ژو-ده نیشن خوشک و برای ده موخته بهر .
 به نگینه ده (له) پیش نه وان زاوه ستا بو، ده سته و نذر ره .

کچی بو ، له خاتون نهستی به له ک چاوه !
 ده گه لّ میرمه می، گوفتاریان بو به کتری گیتراوه ،
 به نگینه بو ژونیشن نهی مهره خهس کراوه (ایجازه دراوه) .

مهم و به نگیان و خاتون نهستی ژو ده نیشن شان به شانې ،
 خاتون نهستی ده لی : میوانی منه کوژی پادشای ایرانی^۱ .

خاتون نهستی ده لی . له خوّم مل به کوین و بی و ته نی !
 چ-بکه م میوانی منه تاقه کوژی برایم پادشای یه من-ئ

خاتون نهستی ده لی : چ-بکه م! له من بابان ویرانی !
 قهره تاژدین له دیوانی میر زین دین-یه به هاتنی نه و میوانانه نازانی ،
 خاتون نهستی ده لی : کو یخا-ده رک! و هره بهر په نجه ره و باله خانې ؛

۱- ایرانی = Éranê : له رواله تیا بو گه و ره و بهر یز کردنی کاکه مهمی له
 باتی کوری پادشای یه منی ؛ ده لی : کوری پادشای ایرانی .
 ۲- کو یخا دره ک = Kōxa + derik : و اتا خودانی دره که، پیم وایه ده بی :
 سدره دره که وان یا په دره داری ژووری بی؟ ع. ۱

از پله‌ها بالا میرفت .

پنجره‌ها را آن‌ور آن‌ور (از دو طرف) برایشان باز می‌کردند ،

(کا که هم) با خاتون آستی ، آن خواهر و برادر محترم، می‌نشستند .

بنگینه پیش آنان و ایستاده دست (رودست) منتظر (دستور) .

که بود، (کسی بجز) خاتون آستی چشم‌قشنگ (نه) بود .

با میرم گفتارشان (حرف‌هایشان) سر گذشتشان) را برای همدیگر نقل کردند .

به بنگین اجازه دادند بنشیند .

هم و بنگین و خاتون آستی دوش‌دوش^۱ (هم) می‌نشستند .

خاتون آستی می‌گوید: پسر پادشاه ایران^۲ مهمان من است .

خاتون آستی می‌گوید: من سیاه‌پوش و بی‌وطنم !

چکنم یگانه فرزندان ابراهیم پادشاه یمن مهمان من است .

خاتون آستی می‌گوید : من دودمان بر باد رفته چه کنم !

قره‌تازدین در دیوان می‌ریزندین است و از آمدن اینان که مهمان او هستند

بی‌خبر است .

خاتون آستی می‌گوید : دربان^۳، پیش پنجره و بالاخانه بیا تا بگویم .

۱- دوشادوش ترجمه تحت‌اللفظی (شان به‌شانی) کردی است، مقصود پهلو به پهلو

یعنی پهلو می‌نشستند .

۲- ظاهراً بمنظور تعظیم و تجلیل، بجای پسر پادشاه یمن، پسر پادشاه ایران گفته است .

۳- در متن کردی (کویخاده ریک = Kôxa + derik = یعنی کدخدای در، شاید منظور

رئیس دربانان است، بسنجید آن را با وحاجب، و پرده‌داره ع . ۱

به ئەمەنی بچۆ خەبە رێکی بە قەرە تاژدین-ی بده بەلاکاکم نەزانجی .

کئی بو، لە کوێخا-دەرکی بەلەک چاوه !

دەگەییە دەرکی دیوانی میری، پەردە ی هەلداوه ،

کەوشی هەلگرت و بە قەرە تاژدین-ی نیشانداوه ،

میرزیندین آوژی دە داوه .

میرزیندین دەلی، بۆچی لە دووی قەرە تاژدین-ی هاتوی، بۆ نەهارئ

چ-دروس کراوه .

کوێخا-دەرك دەلی: میر بت یم بەقوربانە !

هەر چی ئەتۆ بچۆی هەیه ، ئەمە تازە هاتون دوومیوانە .

کە قەرە تاژدین لە دیوانی هەلستاوه ،

لە پلیکانان دەهاتە خواری ، آوژیکی ژە-کوێخا درەکی دە-داوه ،

دەیگوت: چ-خەبەرە ، چ-قەوماوه ؟

دەیگوت ، ئەلحەمدولیللا هیژ(هیچ) نیه :

دوو میوانمان هاتون ، لە نێوه ژاستی شاری یه :

زۆر میوانی دە نەجیمن ، خاتون ئەستی لە دووای تۆ(ی) ناردو(ه) زۆر

بە تە عجیلیه ،

بیسر و صدا برو قره‌تاژدین را خبر کن، اما برادر بزرگم نفهمد.

که، بود (کسی بجز) دربان چشم‌قشنگ (نه) بود!

(هنگامیکه) بدر دیوان رسید، پرده را بالا میزد،

کفشی برداشت و به قره‌تاژدین نشان داد.

میرزین‌دین روی بر گرداند و نگاه کرد.

میرزین‌دین گفت: چرا دنبال قره‌تاژدین آمدی برای نهار چه هست؟

دربان میگوید: میر قربانت شوم!

هر چه میل دارید هست ولی حالا دو (نفر) مهمان آمده‌اند.

(هنگامی) که قره‌تاژدین در دیوان از جای خود برخاست،

از پله‌ها پائین می‌آمد، نگاهی بدربان انداخت.

گفت: چه خبر است چه اتفاقی رخ داده است؟

میگفت: الحمدلله هیچ (خبری) نیست؛

دو مهمان (برای ما) آمده و (اکنون) در وسط شهراند؛

مهمانهای خیلی نجیبی هستند، خانون‌آستی (مرا به) دنبال توفراستاده

عجله دارد.

قهره تازدین ده لی: ئەمن بو خۆم غەواسم!^۱
 ئەو میوانانە بەخێرین زۆر چاکیان دەناسم.

کئی بو لە قهره تازدین-ی گهر مکرلاوه!^۲
 ئە گەر گهییە دەر کی خۆی، لە هیچ کوئی ژانە وەستاوه،
 هەتا لە پلیکانان دە کەوتە سەر، پەردە ی هەل دە گرت لە هیچ کوئی.
 ژانە وەستاوه،

هەتا دە چوو لە میرمەس دە کرد سەلام و سەلاو (؟)
 دە یگوت: عدلیکومە سەلام و زەحمە تو اناهی، سەرچاوی من شوژاوه لاوه!

کئی بو لە مەلیک ریحانی بەلەک چاوه!^۳
 چارشینوی بەسەر خۆی هەلکیشاوه.
 بە کوچە ی-دا دەهات بە هەنگاوه.

ئە گەر گهییە دەر کی ماله کابە کری!^۴

ئە گەر تەمەشای کرد ئەو میوانە کە ی هاتبو (ژۆیووه) کەس لەدره کی ماله
 بابی نەماوه.

۱- غەواس + م: غەواس بە کەسیکی دەلین، بووه ی بکاتە بن آوی پینە ی چاک بکە شی؛
 لیرەدا قهره تازدین دیهوی بلی: زور قولی (ژیروی) تی دە گەم.

۲- شور = Shorh: باش، چاک، بەرز، پاک و جوان وە کو: شورەژن، شورەسوار،
 شورەمە ی، بەواتە ی خوار ودا کەوتوش هاتووە ع. ۱.

قره تاژدین میگوید: من خودم غواصم ،
این مهمان ها را خوب میشناسم، خوش آمدند .

که بود، (کسی بجز) قره تاژدین «گر مگولاوه» (نه) بود! تا آن زمان
هنگامیکه بدر (خانه) رسید، هیچ جا وایستاد ،
از پله ها بالا رفت، پرده را بالا زد، و ایستاد، تارفت به مهرم سلام کرد.
میگفت : عليك السلام و رحمت الله ، ای جوان نجیب، روی چشمانم
خوش آمدی .

که بود، (کسی بجز) ملک ریجان چشم قشنگ (نه) بود! تا آن زمان
چادر [شبی] به سر انداخت (بسر کشید) .
قدم زنان بکوچه میآمد .

هنگاهی که بدر خانه کابکتر رسید .

نگریست چون (دید)، آن مهمانی که آمده بود (پیش) درخانه پدرش نمانده،

۱- کرد مهمان خود را خیلی دوست دارد و احترام میگذارد، بمحض ورود مهمان
به پیشبازش میرود و میگوید: خوش آمدی، کفشهایت روی سرم، پایت روی چشمانم، مهمان درخانه
کرد، حق و اختیارش بیش از صاحب خانه است . ع.ا

مهلیک ریحان ده لی: له خۆم سەر-به تال و بابان-ویرانی! دیت،

دیت، چلۆن له دەرکی ماله باهم بزا ری گوزهرانی؟ دیت،

بابه ئەتۆ گه لیک کافرایی!

زۆژی ههشتا کەس جیبره و مواجبی له ماله تۆ وەرده گریی،

خه بهر له ههر چوار ده و له تان ده گهژێ؛ ده لێن به کر آغامیوانان زانا گریی،

به کر آغا، چ-بکهم ئەتۆ به کر آغایه کی نادریی.

به کر آغا ئەتۆ بوومن په رژینی!

قەت بووه میوان، له ماله تۆ جیبی نه بی، بجیته ماله قەرە تازدین-ی؟!

به کر آغا ده لی: به حەقی ئەوهی ساحیب سه فایه!

ئەوهی ئەوانه بووی هاتوون له رووی دنیا،

نایه لم هیچ مه خسور و مرادیان حاصل ببی به حەقی ئەو خولایه!

مهلیک ریحان ده لی: هه ی زۆ سدر جاران زۆ، دیت چلۆن ماله بابه کهم

لی بو نوغرۆ!

دوژمن ده لێن: ماله به کر آغا(یه)، له بو (ئەسپی) میوانان نه یبو، کاووچۆ!

ملك ريحان ميگويد: من سرشكسته و درودمان برباد رفته‌ام. ...
ديدي چطور؟) ازر خانه پدرم رفت و آمد (پای راه گذار) بریده شده است.

ای پدر تو خیلی کافر هستی.
روزانه هشتاد نفر از خانه تو چیره و مواجب میگیرد
خبر بهر چهار دولت^۱ خواهد رسید! میگویند **بکر آقا** مهمان نمی‌پذیرد.
بکر آقا چکنم تو **بکر آقای** «نادری» هستی.

ای بکر آقا تو (حافظ شرافت) من هستی^۲
چطور قابل قبول است که مهمان، در خانه تو جا نداشته باشد و بخانه
قره تازدین برود؟

بکر آقا میگوید: بحق کسی که صاحب صفاست^۳؛
آن چیزی که اینها (هم و بنگین) بخاطر آن آمده‌اند، در روی جهان، بحق
خدا سوگند میخورم نخواهم گذاشت (بآن و) بهیچ مقصود و مرادها برسند؛

ملك ريحان ميگويد: فریاد^۴، صد بار فریاد: آیا دیدی خانه پدری من چطور
درهم ریخته!

دشمن (ان) میگویند: خانه **بکر آقا**ست (علیق) گاه و چو برای اسب مهمانان نداشتند!

۱- نمیدانم چه دولتهائی مورد نظر گوینده بوده است.

۲- در متن (بومن په ژینی = Bo min Perjini = برای من برچین هستی) آمده
مقصود این است همچنانکه پرچین دورباغ را میگیرد، تو مرا دربر گرفته‌ای و ناموس مرا حفظ میکنی

۳- بسنجید بامضمون لطیف این بیت الغزل از حافظ:

بصفاي دل زندان صبوحی زدگان بس در بسته بمفتاح دعا بکشایند!

۴- در متن کردی: هی رو = Heh Rho آمده است یعنی: آه اوزفت؛ مقصود از این

اصطلاح این است او مرده فریاد فریاد! ع. ۱.

میرزین دین^۱: ناردریده کن قهره تاژدین-ی! کییه مو اجبی لیج بز بووه، کچی قسه ی پی کوتوه! بوچی نایه ته دیوانی،

قهره تاژدین ده لیج: له سایه ی نیو چاوانی ویزه، کس ناتوانی، چ به من بلای؛
 هممه چند سال [ان] بو، برایه کم بو ژوبوو، به سایه ی نیو چاوانی وی، هاتو ته وه
 نیوی وی. کاکه مهم-ه، جاله بهر وه ی:

به خزمهت ناگم میر حو کمی لهوی کرد: هه لسته کاکه مهمی بیته
 و بیته ایزه (؟) کوتی: قوربان نه ورژو مدرخس بهرمو؛ سبجه نیی به خزمهت میری
 ده گم ده گه کاکه مهمی .

کوری پادشایه کی دی بو. نیوی: عرفو^۲ بوو نهویش هاتبو بو ماله
 قهره تاژدین-ی نهویش بو یای زین-ی

کوری پادشایه کی دی بو نیوی چه کو^۳ بوو. نهویش هاتبو بو ماله قهره تاژدین-ی
 نهویش بو یای زین-ی

کاکه مهم-یش کوژی بر ایم پادشای یه مهنی بو نهویش هاتبو بو ماله
 قهره تاژدین-ی نهویش بو یای زین-ی.

قهره تاژدین نیوی بابی عرفو و چه کو-ی نه ده زانی: نه مماله ده یزانی
 کاکه مهم کوژی بر ایم پادشای شاری یه مهنی-یه. شاری جزیرش هدرده بهر

حو کمی یه مهنی- دا .

۱- لیره را چریکه بهر که به ، چر گهر (چریکه بیژ) ههر وا به قسه ده یگریته وه.
 ۲- عرفو = Arfo: کوری پادشایه کی بووه دلی که وتبوسه یای زینی .
 ۳- چه کو = ceko: کوری پادشایه کی بووه نهویش دلی که وتوتسه ریای زینی، چه کو:
 نیویکی کوردی- به واتا چه کداره . ع. ۱.

میرزین دین^۱ پیش قره‌تازدین فرستاد؛ مواجب او را که قطع کرده، چه کسی باو چیزی گفته‌است، چرا بدیوان سری نمی‌زند (نمی‌آید):

قره‌تازدین میگوید: درسایهٔ توجهات او کسی را یارای آن نیست بمن چیزی بگوید؛ برادری دارم بنام کاکه‌مم چندین سال بود رفته (و ازمن دور بود) درسایه توجهات ایشان برگشته‌است، برای این است،

که خدمت نرسیده‌ام میرز حکم کرد بیا و کاکه‌مم را هم با (خود) باینجا بیاور. گفت: قربان امروز مرخص بفرمائید. فردا با کاکه‌مم خدمت خواهیم رسید. پسر پادشاه دیگری (بنام) عرفو^۲ بود؛ آنهم بخانه قره‌تازدین آمده (و مهمان) بوده او نیز خواهان یایزین و بخاطر او آمده بود.

پسر پادشاه دیگری بنام چکو^۳ آنهم بخانه قره‌تازدین و بخاطر یایزین آمده بود.

کاکه‌مم هم پسر ابراهیم پادشاه یمن بخاطر یایزین بخانه قره‌تازدین آمده بود.

قره‌تازدین پدر عرفو و چکو را نمی‌شناخت ولی پدر کاکه‌مم را می‌شناخت (کاکه‌مم) پسر ابراهیم پادشاه یمن است. شهر جزیر هم تحت حکم او است.^۴

۱- از اینجا «چریکه» نثر است و چرگر مطالب را بایبان عادی نقل میکند.

۲- عرفو = Irfo: یکی از شاهزادگان، عاشق یایزین.

۳- چکو = ceko: یکی از شاهزادگان، عاشق یایزین.

۴- در این «چریکه» بکرات، این نکته یاد آور شده است که شهر جزیر تحت الحمايه و قلمرو حکومت یمن بوده‌است؛ تحقیق در این باره که تا چه حد با حقایق تاریخی تطابق دارد، شاید؛ بعضی از زوایا و ماجراهای این افسانهٔ باستانی را روشن کند ع. ۱.

اینجا که گهر سبجه‌ینی ژۆژبۆوه؛ قهره تازدین، عرفو، چه کو، کاکه‌مه‌م و
به‌نگینه، هدر پینجیان هه‌لستان بو دیوانی میری چون.
به‌گر قاسیدی له سهر ئه‌وان دانا‌بو، چون بو دیوانی، به‌گریش له
ماله‌ خۆی هه‌لستا هات. ئه‌ویش گه‌یه‌یه دیوانی میری.

اینجا ده‌لی: له‌و کۆزی پادشای ته‌واوه!
گه‌ینه دیوانی میری ئینان ده‌ کرد سه‌لام و سلاوه (؟)
میرزین‌دین ده‌یگوت: عه‌لی‌کومه سه‌لام و ره‌حمه‌تو‌للاهی سهر ههر
دوک چاوه!

اینجا به‌کاکه‌مه‌می (جیی) نیشان داوه،

عرفو^۱ ده‌پیش-دا هاتبو، برای گه‌وره بو.
چه‌کو له‌ دوای وی هات، برای نیونجی بو.
کاکه‌مه‌م له‌ دوای وان هاتبو، برای چکوله بو.
ئه‌گر چوونه دیوانی میرزین‌دین-ی، هیرحوکه‌می کرد(مه‌می) ژه-سهر
ههموان [ی] خست به‌رامبه‌ری خۆی داینا.

۱- دوباره چریکه هه‌لبه‌سته چرگه‌ر ده‌نگی لی هه‌لدینی و به‌هه‌وای تایبه‌نی ده‌لی.
۲- دوباره چریکه به‌رکه‌یه چرگه‌ر به‌قسده یگیرینه‌وه.

آنگاه فردا صبح قره‌تازدین ، عرفو ، چکو ، کاکه‌مم ، و بنگین پنج نفری بدیوان میرفتند .
بکر قاصد (جاسوس) گه‌ارده بود تا بفهمد آنها چکار میکنند، بکر نیز از خانه خود بیرون آمده و بدیوان رسید .

آنگاه می‌گوید^۱ : (او) پسر پادشاه کامل‌العیاری است !
بدیوان رسیدند و بمیر سلام کردند (۱۹) ،
میرزین‌دین میگفت : علیکم‌السلام و رحمت‌الله، روی دوچشمانم (خوش آمدید) :
آنگاه به کاکه‌مم (جائی نشان داد) که بنشینند .

عرفو^۲ جلوتر (از آنان) آمده بود، برادر بزرگ بود ،
چکو پس از آن بود، برادر وسطی بود .
کاکه‌مم بدنبال آنان آمده بود، برادر کوچک بود .
هنگامیکه بدیوان میرزین‌دین رسیدند میر حکم کرد واو (مم) را بی‌الای همه، روبروی خود بنشانند .

۱- بازهم چریکه نظم است و چرگر صدا را بلند کرده با آهنگ مخصوص آن‌را می‌خواند .

۲- باز نثر است و چرگر با بیان عادی مطالب را نقل میکند . ع . ۱

قهره تازدین له پاش مه خاریجی، همهو شهوی جومعان، یه کی په نجا
تومهنی له پشت سدری وان داده نا، ده یگوت: نه کو خهرجیان بی نه بی.
آبرووم ده چی: نان منتهی نیه، بو من نانی حین (?) عهیه نه من باسی
نانی بکهم،

شهو و ژوژیکي لهوی دانیشن، میر مه ره خهستی نه کردن خاتون تهستی
هه لیگرت ییاویکی نارد: به کاکم بلین: کاکه مه می بو ایزن نادا بیتهوه.
میر فهرموی: مه ره خهستی ده کهم به لا بو شامی بیتهوه کن [۴] من.
خوشکم بوچی شتی به قهره تازدین سی دها، به من نادا، هیچ؟

ئهوه کاکه مه م، مه ره خهستم کرد، هاتهوه: بو شامی ده بی بیتهوه کن
[۴] من. کاکه مه م هه لستا ژویی: عرفو، چه کو و قهره تازدین هه مویان
چوونهوه. میر ما ده گه ل به کرا آغای کوتی: به کرا آغا، وهره ته گبیری بکهین!
کاکه مه م هین نه جیمه، ههر چهن ده کهم شاری جزیری قابیلی نیه بیده می.
به کرا کوتی: ئهوه کی یه، شاری جزیری قابیلی نیه! ئه گهر ئه تو بیده یه ی.
میر فهرموی: به خولای نازانم کوژی کی یه؛ ئه ماما زور نه جیمه، به کرا
آغا کوتی: قوربان بو خوت ده زانی. که یفی خوته، میر فهرموی هیچی دی
شک نابهم مه گهر یایزین به کو شک وتالارهوه بیده می.

به کرا آغا کوتی: زور موباره که. نو کهران مز گینیان برد، بو

یایزین سی؛

ئهوشو کاکت ئه تو پیشکشی کاکه مه می ده کا. یایزین به قهستی ده لی:

قره‌تاژدین (عادت داشت) بعد از مخارج، هر شب جمعه که میرسید، بالای سر آنها (مهمانان) پنجاه تومان پول میگذاشت، میگفت: مبادا خرجی همراه نداشته باشند آبروی من بریزد. نان منت ندارد برای من نان چیز بی‌ارزشی است برای من عیب است که از آن گفتگو کنم.

يك شبانه روز انجاماندند. میر آنها را مرخص نکرد، خاتون اُستی آدم فرستاد. (گفت) به برادر بزرگم بگوئید: چرا **ساکه‌م** را اجازه نمی‌دهد بر گردد.

میر فرمود: او را مرخص میکنم ولی برای صرف شام باید به نزد من بر گردد. خواهرم چرا به **قره‌تاژدین** (خورا کهای مطبوع) میدهد و بمن هیچی نمیدهد.

این است که **ساکه‌م** را مرخص کردم به پیش شما آمد ولی برای شام باید به نزد من بر گردد. **ساکه‌م** بر خاست رفت. عرفو، چکو و **قره‌تاژدین** همه بر گشتند. میر ماند و **بکر آقا**، میر گفت: **بکر آقا** بیا و برای من تدبیری بکن. **ساکه‌م** آنقدر نجیب است، شهر جزیر را میخواهم بوی تقدیم کنم ولی هر چه فکر میکنم می‌بینم در مقابل شخصیت او خیلی ناچیز است. این هدایای ناقابل شایسته شأن او نیست. **بکر** گفت: این کیست که شهر جزیر شایستگی تقدیم باو را ندارد. میر گفت بخدا سوگند نمیدانم پسر کیست، اما خیلی نجیب است.

بکر آقا گفت: قربان خودت میدانی اختیار داری. میر گفت چیز دیگری ندارم. مگر **یایزین** را با کوشك و تالار بوی بدهم، **بکر آقا** گفت خیلی مبارک است نو کران مژده به **یایزین** بردند؛ که :

امشب برادرت ترا پیشکش **ساکه‌م** خواهد کرد. **یایزین** قصدی نمیگوید:

۱- در متن قه‌ستی = qesti آمده است: یعنی عالم‌اوعامداً حرفی گفتن و کاری کردن و

خود را بنادانی زدن .

ئەو کاکەممەمە کوژیندەریه ؟ یایزین مزگینی پی-درا ، ئەوئ شەوئ
خۆشی وەدای یایزینی کەوت؛ ئەویش مزگینی نارد بوختون ئەستی : ئەو
قسێکی وا پەیدا بو لە مەنزلی کاکم .

خاتون ئەستی دەلی : زەببی زۆر شو کرانه !
بەمەخسود بگەن ئەو دوو نۆجوانە .
اینجا بەکر آغا و میر دە کەن تە گبیرانه ؛

میردەلی^۱ : بەکر آغا بەلا بیدەینی ئەو شو(بەکر) دەلی : قوربان ،
آغای من ئەو شۆبی مەدە : بچۆ مالی ، پرسێکی بکە ، بە یایزین - یش بلی ؛
خوشکێ ئەمن ئەتۆم بەخشی بە کاکەممەمی ؛ مەلی پیتی نە کوتم ، ئە گەر رەزات)
نەبی ناتەم .

(زین) کوتی^۲ : برالە ئەزێ دە کەنی ب م سووتینە ، ئەمن لە قسەئ تۆ
دەر ناچم .

بەکر کوتی : قوربان ئەو شو پەکی کەوت ، بمینی بو سبجەئ شەوئ
اینشائەلا .

۱- چریکه لیره را ههلبه سته .

۲- چریکه لیره را پەرکەیه؟

۳- چرگەر لەنە کاو پاش قسەئ بە کەری بی وەئ را بگەینی میردە گەل زینی قسەئ
کرد یانە بکرد؛ هەلدە کوتینە سەر قسەئ یای زینی . ع . ۱

این **کاکه‌مم** کجائی است؟ مژده به **یای‌زین** رسید، آن شب **یای‌زین** خوشحال و دلشاد شد؛ اوهم مژده بخاتون **آستی** داد؛ که در منزل برادر بزرگم چنین صحبت شده است.

خاتون **آستی** میگوید: خدایا خیلی شکر گزارم!

که این دو نوجوان بمقصود برسند.

آنگاه **بکر آقا** و میر تدبیر میکنند.

میر میگوید: **بکر آقا** بگذار امشب (**یای‌زین** را به **کاکه‌مم**) بدهم.

میگوید: قربان، آقای من امشب صبر کن برو منزل سؤالی از **یای‌زین** بکن بگو:

خواهر، من ترا به **کاکه‌مم** پیشکش کرده‌ام؛ نگوئی که بمن نگفتی، اگر راضی

نیستی ترا باو نخواهم داد. *ژوبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

(**یای‌زین**) گفت: برادر دلت می‌خواهد مرا بسوزان، من مطیع نظر

شما هستم.

بکر گفت: قربان امشب که نشد، انشاءالله بماند برای فردا شب.

۱- از اینجا «چریکه» منظوم است :

۲- د د د بصورت نثر است.

۳- چرگر یکباره بعد از ذکر قول بکر بدون اینکه برفتن میرزیندین بخانه

وسخن گفتن بایای‌زین اشاره بکند، جواب بای‌زین را نقل میکند. ع. ا

به‌گر هه‌لستا چۆ ماله‌ خۆی، چوو له‌ کوچه‌ی (که) له‌ ماله
 قه‌ره‌تازدین-زاده‌هات بۆ ماله‌ میرزین‌دین-ی، به‌گر زبیری ده‌باغه‌لی خۆی نا!
 به‌ کوچه‌ی-دا هاته‌ خوارئ هه‌ر ژنیک‌کی حیز بو. قه‌حه‌بو، دراوی دایه. هیندیکان
 کوله‌جه‌ی بۆ کردن، هیندیکان قه‌ندی دانئ؛ ئەو کوچه‌ی سه‌رانسه‌ر پر کرد،
 به‌وانه‌ی گوت: ئە‌گه‌ر سبجه‌ینی خه‌به‌رم دانئ،

هه‌ر^۱ که‌س له‌ماله‌ خۆی بیته‌ ده‌رئ. هه‌ر^۲ که‌س له‌ماله‌ خۆی بیته‌ ده‌رئ.
 قوژی وه‌سه‌ری خۆئ کا، اینخه‌ی خۆی به‌چرئ. هه‌ر^۳ که‌س له‌ماله‌ خۆی بیته‌ ده‌رئ.
 بگریه، بلئ: هه‌ی ژۆ! یایزین گول بۆ، ده‌ریان کرد له‌ شاری
 جزیرئ!

کا‌که‌مه‌م^۱ پئ بزانی ئە‌وه‌ یایزین گول بۆ، له‌ شاری جزیر-ی ده‌ریان
 کرد. سبجه‌ینی ژنه‌کان هاته‌ سه‌ری کوچه‌ی ده‌ستیان به‌ گریانی کرد،
 کا‌که‌مه‌م^۲ له‌ لای هات کوتئ: ئە‌وه‌ چیه‌؟ ژنه‌کان ده‌لئین:

له‌^۱ خۆمان مل به‌ کوین و هه‌زاری!
 زبئی گوزه‌ رانیمان بزا به‌ یه‌ کجاری!

۱- چریکه‌ لیره‌ را هه‌ له‌ سه‌.

۲- چریکه‌ لیره‌ را په‌رکه‌ به‌.

۳- چریکه‌ لیره‌ را دوباره‌ هه‌ له‌ سه‌.

بکر بر خاست و بخانه خود رفت (بر گشت) و (بعد) بکوچه‌ای رفت که از خانه قره‌نازدین بمنزل میرزین‌دین می‌آمد^۱ بکر جیب(های) خود را پراز زر کرد و در کوچه پائین می‌آمد به زن(ان) بدکار و روسپی پول داد، برای عده‌ای داد کلمنجه^۲ درست کنند، به عده‌ای قند داد (جیب بدکاران) سراسر کوچه‌ها پر کرده (و آنها را فریفت) و بآنها گفت: اگر فردا شما را خبر کردم .

هر کس^۳ از خانه خود بیرون بیاید .
گل (وخاک) به سر کند و گریبان خود را چاک بزند .
بگرید^۴ (و فریاد کنان) بگوید: (او از دست رفت) **ایایزین** (مبتلا بمرض) جذام شده و او را از شهر جزیر بیرون کردند ؛

کاکه م بفهمد که **یایزین** جذام شده و او را از شهر جزیر بیرون کرده‌اند .
فردا زنها (از خانه‌ها) بیرون آمدند و سر کوچه داد و فغان و گریه و زاری راه انداختند ،

کاکه م که از آن طرف می‌آمد؛ گفت: این چیست؟ زنان گفتند :

ما^۵ (بدبخت و) زار و سیاهپوش هستیم !
راه‌گذران (زندگی) مان یکباره (برای ابد) بسته (بریده) شد ؛

۱- یعنی راه از آنجا میگذشت .

۲- یکنوع قبای زنانه کردی است .

۳- «چریکه» منظوم است .

۴- «چریکه» بصورت نثر نقل میشود .

۵- «چریکه» منظوم و چرگر آنرا باصدا و آهنگ مخصوصی میخواند . ع . ا

ئهو ژۆ سئی ژۆژه یایزین گول بووه ، کهرو تیزیان داوه تی دهریان
کردوه لهشاری .

کاکه مههم ده لئی : جا چ-بکهه ، ئەمن که لامولام خواردوه ده گهه ئهوی ،
ژئی دوازده مانگ و بیست و چوار ژۆژان هاتوو مه ایبه ، اینجا ئەمن چ-بکهه
ده گهه گولی !

ده لئی ۱ : له خۆم خهه مگین و خانه ویرانی !
به دلشکهستی هه لستا چۆ دیوانی !
جییان به کاکه مههمی نیشان دا ئهوی به ایلمتیفات ده زانی .

میر ژووی ده به کری کرد کۆتی : به لای یایزین-ئی بدهین به کاکه مههمی .
(به کر) کوتی : قوربان به لآن شامی بکههین ، اینجا قسانی لئی ده کههین .
شامیان هینا ، نانیان خوارد ، خالاس بون ، میر کوتی : قهره تاژدین بوچ
قسان ناکهی ؟ کوتی قوربان فهرمایشی تویه : هه چئی ئهتۆ ، ده یفه رموی
ایتاعه تی ده کهه .

(میر) کوتی : قهره تاژدین ، یایزین ، ئهوه به جیی و مه کانهوه ، ئهوه
پیشکهشی کاکه مههم-یم کرد .

کاکه مههم (ده لئی خۆیدا) کوتی : خولایه ! ئه گهه قه بولی ده کهه ده لئین ،
ناچیزه یه گولی قبول کرد ؛ ئه گهه نامهوی ئەمن سویند خۆرم ده گهه ئهوی .

۱- چریکه لیره را په رکهیه ...

۲- چریکه لیره را بههه لبهست ده س پی ده کا .

۳- چریکه لیره را په رکهیه . ع.ا

امروز سه روز است، **یایزین** جذام شده، خر و جوال باو داده‌اند و او را از شهر بیرون کرده‌اند.

کاسه م^۱ میگوید: حال چه کاریکنم، بااو بکلام خدا (سوگند خورده‌ام) و راه دوازده ماه و بیست و چهار روز را بخاطر او طی کرده و باینجا آمده‌ام، من با جذامی چ (کار) کنم.

میگوید^۲: از من غمگین و خانه ویران (تر کسی نیست)!
بادلشکستگی برخاست بدیوان رفت!
به **کاسه م** جا نشان دادند و او این را نشانه‌التفات (قلمداد می‌کردومی) دانست.

میر^۳ رو به **بکر** کرد و گفت: خوب است **یایزین** را به **کاسه م** بدهم.
گفت: قربان خوب است شام بخوریم آن گاه درباره آن صحبت خواهیم کرد، شام آوردند صرف شد. **میر** گفت: **قره تادزین** چرا صحبت نمی‌کنی؟ گفت: قربان فرمایش باسرکار است؛ هر چه تو بفرمائی اطاعت میکنم.
(**میر**) گفت: **قره تادزین**، **یایزین** را با جا و مکانش^۴ به **کاسه م** پیشکش کردم.

کاسه م (باخود) گفت: خدایا! اگر (او را) قبول بکنم میگویند: فرومایه‌است، جذامی را قبول کرد. و اگر او را نخواهم بااو سوگند خورده‌ایم (؟).

- ۱- «چریکه» نثر است و چرگر با بیان عادی مطالب را نقل میکند.
- ۲- «چریکه» منظوم و چرگر آنرا با آهنگ مخصوصی میخواند.
- ۳- «چریکه» نثر است و چرگر با بیان عادی مطالب را نقل میکند.
- ۴- اشاره بکوشک اختصاصی یایزین است. ع. ۱.

میر فهرموی: قهره تازدین ئەوه یایزینم بهجیی و مهکان و تالارهوه
 پیشکەشی کاکەمەمی کرد، کاکەمەم کوتی: میر ئەوه قەبولم کرد، دامهوه بهتۆ .
 میر کوتی: قهره تازدین هەر ئەو جار به کاکەمەمی ده لیم: کاکەمەم
 ئەوه یایزین بهجیی و تالارهوه پیشکەش بهتۆم کرد. کاکەمەم ده لی:
 ئەوه قەبولم کرد، دامهوه بهتۆ . « کوتی: میر ئەوه سەرزاوی
 لیم قبول کردی»

عرفو (و)، چه کو که یفیان خوش بو، چونکه کاکەمەم
 یایزین-ی نهویست .

قهره تازدین خەمناک ما، هه لستا بزوا له زقی کاکەمەمی، چونکه
 یایزین-ی نهویستوه . میر فهرموی: قهره تازدین دانیشهوه: ئەوه کاکەمەم
 یایزین-ی قبول نه کرد لهمن، ئەمن شتیکی لدوی دهخوایم کاکەمەم
 بهمنی بدا:

کاکەمەم کوتی: بیلێ قوربان، چه ده فهرموی: بهچاوان. کوتی: ئەتۆ
 ئەو نۆ کهرهی خۆت بهمن بده، ئەگه بهنگینه: کوتی: قوربان پیشکەشت بی.

کئی بو، له بهنگینهی گولباوه!
 بانگ له سەر بانگی لێیده داوه،
 کهول و گوچانی میرمەمی، زۆی ده ناوه،
 ده لێ ئەمی خولایه له ولاتی غوربەت چم لێ قهوماوه!

۱- Särràwî = سەرراوی (چەشنی تەختی مانی): دەو واژە و هەروا دەوقەسی

ناگەم .

۲- چریکه هه لبه سنه ع.ا.

میر فرمود: قره تازدین: اینک من یایزین را با جا و مکان و تالارش به کاکه مم پیشکش کردم، کاکه مم گفت: میر قبول کردم (با اجازه) بخودت پس دادم.

میر گفت: قره تازدین تنها این بار به کاکه مم میگویم: کاکه مم یایزین را با جا و تالارش بتو پیشکش کردم. کاکه مم گفت: قبول کردم و آنرا بخودت برگرداندم (کاکه مم) گفت: میر این است که سرراوی^۱ اورا من از تو قبول کردم.

عرفو، چکو خوشحال شدند چونکه کاکه مم یایزین را قبول نکرد: قره تازدین غمناک شد، از کاکه مم عصبانی بود برخاست و خواست برود. زیرا که یایزین را باو پیشکش کردند، (او) یایزین را نخواست. میر فرمود: قره تازدین بنشین؛ حال که کاکه مم یایزین را از من قبول نکرد. من از او چیزی میخواهم که کاکه مم آن را بمن بدهد.

کاکه مم گفت: بفرما قربان هر چه میفرماید چشم (اطاعت میکنم) (میر) گفت: این نو کر خودت را که بنگین است بمن بده. (مم) گفت: قربان پیشکشت باد.

که^۲ بود، (کسی بجز) بنگینه «گلباوه» (نه) بود!

پشت سر هم بانگ میزد،

(و) پوستین و عصای میر هم را کنار میگذاشت.

پشت سر هم بانگ میزد؛

میگوید ای خدا در (این) ولایت غربت بر من چه میگذرد!

۱- سرراوی = Sarrāwi (عین متن مان) = معنی واژه و مضمون عبارت را نفهمیدم.

۲- «چریکه»، نظم است. ع. ۱

به نگیینه ده لیج : میرمهلم نه منی بو بهراتی هیناوه !
 چوو، کهول و گوجانی هه لگرت له پشت میرزین دین - ی زاوه ستاوه .
 کاسه مهلم هه آستا به تاقی تهنی بو ماله قهره تاژدین - ی که زاوه .
 نه گهر گوئی هه ل - ده خا ، خاتون نهستی ده لیج : خولایه ! چ - بکه م ،
 چم - لی قهوماوه ؛
 نه گهر کاسه مهلم خوشکی منی نه ده ویست بو که لامولای ده بهر خوشکی
 من ناوه ؟

میرمهلم نه گهر ده چوو ، نه گهر ته مهشای کرد ، عرفو و چه کو ساز
 و چه قه نه یان ژوناوه .

قهره تاژدین خه مناک ماوه ،
 نه گهر به کمر نهو قسه ی ده بیست ته واوه ،
 به زهریفی له دیوانی میری هه آستاوه ،
 بو خزمهت یایزین - ی ده چوو ؛ زورخوشی - یون هه نگاوه .
 به ههستا په رده ی (دیوی) یایزین - یی هه آده داوه ؛
 به آتقهست ده که زاوه به داواوه .

یایزین ده لیج : کابه کمر بهرمو وهره پییشی ، بزائم نهو شو له دیوانی
 چ - قهوماوه ؟

نه گهر به کمر واده زانی ،
 چو کن یایزین - ی دانیشته له دیوانی .

بنگینه میگوید: میرهم مرا برای برات آورده است!
 رفت پوستین و عصای میرزین دین را برداشت و پشت سر میرزین دین وا ایستاد.
 کاکه مههم برخاست، تک و تنها بخانه قره تاژدین برگشت.
 هنگامیکه (مخفیانه) گوش فرا داد، خاتون آستی، میگفت: خدایا چکنم؟
 بر من چه (عجب) اتفاقی رخ داده است.
 چنانکه کاکه مههم خواهر مرا نمیخواست پس چرا خواهر مرا بقران
 کلام خدا سوگند داده است (۱۹)
 هنگامیکه میرهم تماشا کرد، دید؛ که عرفو و چکو سازمیزند (از خوشحالی)
 دستشان را بصدا در می‌آوردند (۴)
 قره تاژدین غمناک مانده است،
 هنگامیکه بکر این حرف را تمام شنید (و نتیجه مطلوب از ماجرا گرفت)
 باظریفی^۱ از دیوان میر خارج شد.
 بخدمت یایزین رفت (از موفقیتی که بدست آورده بود) خیلی (سبک پای) و
 خوش قدم بود.
 بآرامی پرده (اطاق) یایزین را بالا زد؛
 و قصداً بعقب بر میگشت.
 یایزین میگوید: کابکر بفرما بیا جلو، ببینم امشب در دیوان چه
 گذشته است؟

هنگامیکه بکر ملنفت شد (دانست)،
 پیش یایزین رفت و در دیوان بنشست.

۱- بادقت در ریزه کاریهای نقشه خود. ع. ۱.

یایزین ده لی: **کابه کر** بوم بگیزه وه بزائم چ-بوه، چ-سوحبه تیک کراوه.
به کر ده لی: چ-بکهم برای تو شیت و ناته واوه .

ئه من نازائم چ-بکهم برای تو نازانی زئی گوزهرانی .
حیز بایکی خویزی هاتووه: کس بهمه نزلئی نازانی ،
ئهو شو کاکئی تو سی جاری ئه تو پیشکیش کرد قبولی نه کرد
له دیوانی .

یایزین ده لی: پیم بلئی ئه و قسه چیه ؟
به کر آغا ئه وهی قبول نا کهم ئه وه کاریکی خوزاییه .
ئهوی ئه منیان داوه تی نیوی چیه ؟
ده لی: نازاتم، **کاکه ممی** پی ده لین ، یه کی زهرده لهی خویزی یه!

یایزین ده لی: سه ری به تالم ملی به کوینم !
به کر ئه وه ختای تو به سی و دوو دانت به گازی دهر دینم !

به کر ده لی: ئه من چ-بکهم ته خسیرم چیه !؟
ئه وه **میرمدم** پیاویکی زور ناچیزه یه خویزیه .
برای تو پیاوان نانسج ئه تو ی له کن کران نیه .

ئه گهر به کر ئه و قسه ی ده کرد ته واوه ،

یایزین میگوید: **کابکر** برایم نقل کن، ببینم چه شده چه صحبت کرده‌اند؟
بکر میگوید: چکنم برادرت دیوانه و ناکامل است.

من نمیدانم چکنم برادر تو راه گذران نمی‌داند!
 (پسرك) پدرهیزی عرضه‌یی آمده؛ کسی نام و نشان (و خانواده) اورا نمی‌شناسد.
 دیشب در دیوان، برادر بزرگ تو، سه بار ترا باو پیشکش کرده؛ او ترا قبول نکرد.

یایزین میگوید: بمن بگو، این حرف (یعنی) چه؟
بکر آقا، من این را قبول نمیکنم، این کار (حرف) بیپوده ایست (باور نمیکنم)
 آن کسی که مرا باو داده‌اند، اسمش چیست؟
 (بکر) میگوید: نمی‌شناسم: (بنام) **کاکه هم** (از او) اسم میبرند؛ یک نفر (آدم)
 بی‌عرضه زرد (ولاغری) است.

یایزین میگوید: سرشکسته‌ام، سیاه‌پوشم! **کاکه هم** (از او) اسم میبرند؛ یک نفر (آدم)
بکر (در این کار) تقصیر بگردن تو است، سی و دو دندان ترا با گاز بیرون
 خواهم آورد.

بکر میگوید: من چکنم، تقصیر من چیست؟
 این **میرهم** است، که آدم فرومایه و بی‌عرضه‌ای است.
 برادر تو مردان را نمی‌شناسد، قدر ترا نمی‌گیرد (نمی‌داند).

هنگامیکه **بکر** این حرف را گفت و صحبتش را تمام می‌کرد.

به زهرینى هه لدهستا ، پهردهى هه لده گرت ده گهژاوه بهدواوه .
 یایزین بۆ خۆى ده گریى و خهمناك ماوه ؛
 ده لى : خولایه ! ئە گەر ئەو پیاوه ئەمنى نه ده ویست بۆ له یهمنى
 كه لامولای ده پیش ئەمن ناوه . ؟

لهمن مل به کوین و بابان - ویرانى !
 سبچهینى ده بى ئەو كاكه مەمەى ببینم بزانم ئە گەر ئەمنى نه ده ویست
 بۆچ پادشاهى یهمن-ئى به جى ده هیشت زینى دوازه مانگ و بیست و چوار
 زۆزان ده هاته جزیره ویرانى .

زۆژیکى سه رله سبچه ینا نه !
 چوار شیران^۱ [له] سه ر بانى قه ره تاژدین-یان گرتووه دیوانه .
 یایزین کوتى : بۆچى مه جومه^۲ و ئەو قابانه هه مو زۆژى ناشۆن
 به پیسى ده چنه دیوانى ، كاکم هه ر شه ژیتى .
 به قه رواشان کوتى : هه لیگرن ، ده یه مه جهوزى ماله كاکم ؛ ئەمن
 ده یان شووم ئەو زۆ ، هه مو شام ونه هاران وابچیته دیوانى(؟)
 خیله كى به سه رى خۆى كیشا ژه-پیش كهوت ئەویش قاپ ومه جومه ی
 هه لگرت وه دوى كهوت .

چه كو ده لى^۳ : عرفو ، قه ره تاژدین ، میرمه م گیانه وه (ی) گیانه !

- ۱- مه بست له چوار پىادى پالهوان وآزابه .
- ۲- له تهختى كوردى پروفیسور هان-یدا به تیبى لاتینى هیندك وازه هه له
 نوسراون ایمه بى وهى هه مو جارى رايگه یین به دروستى ده یان نوسین .
- ۳- چریكه لیره هه لبهسته . ع. ۱.

باظرافت برمیخواست و پرده (طاق) را بالا میزد و بعقب برمیگشت .

یایزین تنها، میگریست و غمناک مانده بود .

میگوید: خدایا، اگر این مرد مرا نمیخواست چرا در یمن قران پیش من گذاشت (و بامن هم عهد و پیمان شد) .

(وای بر) من، سیاهپوش و دودمان «ویران» (بر باد رفته) .

فردا باید بروم این کاکه‌م را ببینم و بفهمم اگر او مرا نمیخواست، چرا پادشاهی یمن را (بخاطر من) ترک کرده، راه دوازده ماه و بیست و چهار روز را (طی کرده) تا باین شهر جزیر ویران (رسیده) و (باینجا) آمده است ،

روزی سر صبح است .

چهار شیر^۱ [روی] بام (خانه) قره‌تازدین را (مانند) دیو گرفته اند و (نشسته اند) .

یایزین گفت : چرا مجمعه و این ظروف را هر روز نشسته و ناتمیز بدیوان

میآورید، برادر بزرگم هر روز بامن دعوا دارد .

به کنیزان گفت : بردارید خودم آنرا بحوض خانه بردارم میبرم ؛ امروز

خودم آنها را خواهم شست. آیا زننده نیست، هر روز شام و نهار این ظروف اینطوری

(تمیز نشده) بدیوان برود .

لیچکی بسر کشید و جلو افتاد کنیز (ان) مجمعه و ظروف را بدنال او

آورد (ند) .

چکو^۲ میگوید: عرفو، قره‌تازدین، میرمه جان و جان . (ای دل و جان من)

۱- چهار شیر اشاره به سه نفر پهلوان، خواستاران زین است با بنگین.

۲- «چریکه» شعر است . ع. ا

ئەو بۆلیندەى بەلەك چاۋ(ە) كۆيە، دۆنە خوارى بۆ زازى كانیانە ؟
 عرفودەلى: چەكو، مېرمەم، قەرەتازدین، ئەز-و بېم بەقوربانە؛
 ئەو خاتونە ئەو خاتونەيە ئەگەر ئەو سى شېرەى بەتەمانە .

ياى زین ژن- خوشكى قەرەتازدین- یە، ئەوان لەبەر قەرەتازدین-ى
 شەرمیان کرد دەنگى بکەن قەرەتازدین کوتى : که لامهلام بۆ بېنن،
 قەرەتازدین که لامهلامى خوارد، بۆ عرفو، چەكو و کاکەمەمى کوتى : هەتا
 ئەمن زیندووم يایزین اینگو : هەر سیکانە : اینجا هەرچی خولا دایبە، اى
 وى بى .

قەرەتازدین کوتى : بەلا کاکەمەم بچى زى لى بگرى، نه كو بلى :
 براى چو کەلەم بەپیاوم نازانن .

چەكو کوتى: هەر کەسێک يایزین پى قایل بى ئەو
 براگەرەمان بى . ژوبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

ئەمە^۲ سى برا هە بوین ئەسپ بۆزە !
 هەر سێک ساحتى گورز و کەمەند و ئەسپى قۆزە^۲،
 هە لستە برۆ يا خولا! يارى خۆت موبارەك بى دووهمین پیرۆزە،

۱- پەرکە دەس پى دەکا.

۲- چرىکە بەهەلبەست دەس پى دەکاتەو.

۳- قوز = Qoz : لەبار و توندوتول و جوان و وریا. ع. ۱.

این قامت بلند چشم زیبا که بطرف سنگچینهای چشمه، سرازیر میشود کیست؟
عرفو میگوید: **چکو**، **میرمم**، **قره تاژدین** قربانتان شوم!
 این خاتون همان خاتونی است که این سه شیر بطمع او هستند (او را می‌خواهند)

یایزین خواهرزن **قره تاژدین** است. آنها از **قره تاژدین** شرم کردند
 حرفی بزنند (چیزی نگفتند). **قره تاژدین** گفت: کلام خدا را برای من بیاورید.
قره تاژدین سوگند بکلام خدا خورد. **وبه عرفو**، **چکو** و **کاکهم** گفت: تا من
 زنده‌ام **یایزین** متعلق بشماست. آنگاه از این سه نفر خداوند (او را) به هر کدام قسمت
 کرد. برای او خواهد بود.

قره تاژدین گفت: بهتر است **کاکهم** برود (سراه) او را بگیرد. مبادا
 بگوید من برادر کوچکم مرا مرد (حساب) نکردند.
چکو گفت: **یایزین** هر کس را قبول کرد، او برادر بزرگ ما خواهد بود.

ژوبشگاه علو *** مطالعات فرهنگی

ماسه^۲ برادریم که اسب ما خاکستری رنگ است^۱.
 هر کسی از ما صاحب گرز و کمند و اسب شکیل^۴ است.
 بر خیز برو (خدا را شکر)، یارتو (است، دوست شما بر تو) مبارک و پیروز باشد.

۱- «چریکه» نثر است.

۲- «چریکه» شعر است.

۳- در متن کردی «بوز = Boz و بور = Bor» آمده است و ما هر دو را
 خاکستری رنگ ترجمه کرده‌ایم.

۴- چون کلمه‌ای معادل «قوز = Qoz» کردی را در فارسی نیافتیم آن را شکیل،
 چابک و خوش جلوه ترجمه کردیم. ع. ا

عرفوده لئی: ئەمە سێ برا ھەبوین ئەسپ آلە (١٩)

ھەر سێک ساجییی گورز و کەمەند و شیر و مەتالە،

لاو ھەرمەم ھەلستە بۆ یاری خۆت مبارەك بێ دوو مین ھەلالە .

کاکە مەم ھەر زاوستانا، پوشکە ی دە ئەرزى دە ژەنى ، دە نگی نه کرد .

قەرە تازدین دە لئی: ھەرمەم لەمنت کەوی دە گەل ئەوی سەخونی، دە گەل

ئەوی تانی !

ژەبی خولاً ئەو برایانەت لئی نەستینی ھەتا خولاً دە کا دیوانی .

ھەلستە بۆ دە شقەمی پیاو قسێکی لە مەعشوقە ی خۆی بزانی .

بە کاکە مەم-یان کوت^٢: ھەلستە بۆ، کوتی: کۆرە مال-خرا-نە بو!

نوێزی نیوہ ژۆیە بێ، نیوہ ژاستی شاری جزیری بێ، سێ شیر وەك

ئە نگۆ. (زاوستانێ لیرە، ئەمەن چلۆن پشتم دە نگۆ دە کەم، دە چەم بۆ نوێزی نیوہ ژۆیە.

ژێ چلۆن لە (بە) خوشکی میری دە گرم؟! وە لاھی دلم بتۆتی ناتوانم بچم.

١- ئەسپی آلم نەدیوہ (١٩) - ئەسپ گیانەوہ ریکی بەرە چلە و بەھوش و پرسودە

لە درێژایە میژودا ھەمیشە یار و یاوہری نەتەوہی کرد بوو لە چریکە و ئەفسانە ی کوردی دا ھەمیشە نیوی ئەسپی بە چاکە ھاتووہ . ھەسپی کوردی لە ھەسپی عارەبی و رباتر و بە کارترە و لە چپا، کویستانان چاتر ھەلدەسوری .

٢- چریکە بە پەرکە دەسپی دە کا . ع . ١

عرفو میگوید: ما سه برادریم، اسبهای ما گلپرننگ^۱ (آل) هستند .
 هر یکی از ما گرز و کمند و شمشیر و سپر دارد .
 ایجوان، میرمهم بر خیز برو ، دوست شماست ، (اولا) مبارك است و ثانیاً
 بر تو حلال باد .

ساکه‌مهم وا ایستاد و چوبکی را که در دست داشت سر آن را به زمین میزد
 چیزی نگفت :

قره‌تازدین گفت : ای میرمهم با آن حرفت (ماشاءالله عجب روی مر اسفید
 کردی) با آن طعنه‌ای (که زدی آفرین) ۱۹
 از خدا خواهانم ، برای تو این برادران را، تاروز دیوان (قیامت) نگهدارد.
 بر خیز برو، شاید (ای) مرد از معشوقه خود سخنی بشنو (ی) .

به ساکه‌مهم گفتند^۲: بر خیز برو. (مم) گفت: بچه‌ها خانه‌شما خراب نشود!
 حالا موقع نماز ظهر است، در وسط شهر جزیر (هنگامیکه) سه شیر^۳ مثل شما
 اینجا ایستاده‌باشید، من چگونه پشت بشما بکنم و بنماز ظهر بروم، من چطور سر راه
 خواهر امیر را بگیرم؟ سو گند بخدا (اگر) دلم هم بتر کد نمیتوانم بروم .

۱- در متن (آله = Alhe: یعنی سرخ‌روشن، چهره‌ای) آمده که ظاهر آده اینجامتناسب
 نیست ۱۹ و اسب برنگ آل ندیده‌ام ، شاید چرگر بخاطر وزن شعر چنین گفته است ۱۹ .
 اسب این حیوان نجیب و سودمند در طول تاریخ همیشه یار و یاور کرد بوده است
 و در وچریکه و افسانه‌های کردی مقام اسب مهم و تقریباً همه‌جا به چشم میخورد . و اسب کردی
 علاوه بر اصالت ذاتی این برتری را بر اسبهای عربی دارد که در مناطق کوهستانی کار آمد
 و ورزیده تر هم هست.

نک: کرد و پبوستکی تاریخی و نژادی او استاد رشیدیاسمی تهران ۱۳۱۸ ص ۱۵ و ۶۲

۲- نثر است چرگر با بیان عادی آنرا نقل میکند .

۳- مقصود از سه شیر: عرفو، چکو و قره‌تازدین است. ع. ۱

عرفو هه لستا ده گه ل چه کوی، قهره تاژدین-ی له سهر بانئی چونه خواری؛
 ئه سپی خوین هینا ده رژی سویندیان خوارد به قور آنجی : ئه گهر یایزین قسه ی
 ده گه ل ساکمه می یه کبئی؛ ههرچی له کوچان، له سوقاقان قسه یه کی بکا،
 فوزولی بکا، سهری ده بزین .

کئی بو له ساکمه می گولباوه !
 کهولی قاقمی به ملی خوئی دا داوه ،
 گه لئیکی خوژ(ش) بون هه نگاوه .
 عرفو دوعا وآیه ته لکورسی ده خویند، ده یکردن ته واوه !
 هه تا ده چوو له ژازی کانجی له یایزین-ی ده کرد سه لام و سااوه ،
 یایزین هه لئیکی (جوابی سلاوئی) وه میرمه می قه له ندره نه داوه ؟!

یایزین ده لی: لاوه لاوو مه به ترۆ!
 خه لقی جزیری ئه وه له سهر بانان بووه کو به کو؛
 ئه گهر آوت ده وئ هه یه ده س نوژی خوت هه لگره بزۆ!

میرمه ده لی: خولایه چلۆن خانم بووه ویرانه !
 هه زار نه حله ت له بابی خۆم، دوهمین له بابی هه مو پیاوانه !
 ژبی دوازه مانگ و بیست و چوار ژۆزان (وه ره) ، پادشایه تی یه مه ن-ئی -
 (ماویتی = بقیه دارد)

۱- دوباره چریکه به هه لبه ست ده س پی ده کا و چرگه ده نگی لی-هه ل دینی وه
 هه وای تایه تی تی هه لده کاتی .